

نداشد . خوب این عمل قره نی حالا هرچه بود . قره نی قاعده‌تا " نیت بد نداشته قره نی شاه را دوست داشت من هیچ تردید ندارم فکر میکرد که این یک راه خیلی درستی است که خیلی‌ها هم فکر میکردند که راه اینست که اعلیحضرت سنگی‌من عقب به نشیند و این یکی از آن چیزهایی بود که اعلیحضرت را برای آینده خیلی سوء ظنی‌تر کرد که بعد از آنهم بختیار این سوء ظن را شدید‌تر کرد ، بدتر کرد .

سؤال : این داستان قره نی که الان فرمودید یادتان است زمان کندي بوداين ؟

آقای علوی کیا : وقتی که قره نی رفت به امریکا زمان ایزنه‌وار بود، نه قره نی، زمان کندي، آن بختیار زمان کندي رفت . کندي بعد آمد سرکار یعنی او اخیر ایزنه‌وار بود همان زمانها بود، زمان ایزنه‌وار ، بختیار بود که زمان کندي رفت آن یک ماجرا جدایگانه بود .

سؤال : خوب آنوقت این قره نی بعد معلوم نشد چه شد آنهم پس حالا که فرمودید بگوئید که به بینم بالاخره داستانش چه بود ؟

آقای علوی کیا : قره نی را گرفتند و محکمه اش کردند و محکوم شد دیگر محکوم شد و زندانی شد بعد یک دفعه مورد عفو قرار گرفت آزاد شد دفعه دوم باز تماس گرفته بود با آخوند میلانی و نمیدانم کی و کی زمان پاکروان هم البته مسن آلمان بودم آنوقت دوباره باز اورا گرفتند و دوباره آزاد شد آدم خیلی مذهبی بود اغلب شناسخوان بود هم نماز میخواند هم عرق میخورد هم الواطئ میکرد ولی آدم خیلی خوبی خیلی انسان خیلی خوب بود حیف از او، خراب شد حیف میتوانست برای همیشه ایران افسر خوبی باشد .

سؤال : معلوم هم نیست که خراب شده باشد یعنی اینجور که شما میگوئید شاید افسری بود که آنطوری فکر میکرد و دید دیگری داشت

آقای علوی کیا : نه از لحاظ خرابی من میگوییم حیف بود که یک کاری کرد یک

کارنیخته ای کرد که برای یک آدمی مثل او یک افسری که تحصیل کرده است در آن موقع یک چنین کاری ، یک کاری آنوقت با چنین همکارهاي، من یک دفعه یادم است قره نی یکروز آنوقت که او رکن دوم بود هنوز و هنوز هم میرفتیم شرفیاب میشدیم و منهم در ساواک بودم ما هم خوب هم دیگر را میدیدیم . یکروز گفت که من میخواهم تورا ببرمت پهلوی یک آقائی و آنجا یک موضوعی مطرح میشود که تو این موضوع را که خوب اطلاع داری اینرا آنجا تصدیق کنی چیزی که من میگویم، گفتم راجع به چیست گفتم اولاً" او کیست بعد راجع به کیست گفت او یکی از اعضای سفارت انگلیس است گفتم کی هست گفت یک ایرانی است گفتم این یکی کیست گفت اینهم یکی از اعضای سفارت انگلیس است که با خودمان همکاری دارد گفتم چه کسی را میگوئی گفت که شاپور اردشیر چی را میگوییم، گفتم آن آقائی هست گفت آقای سجادی . بنده سجادی را اسمش را شنیده بودم اما هیچ نمی شناختم.

سؤال : کدام سجادی ؟

آقای علوی کیا : یک سجادی نامی بود خراسانی که این توی سفارت انگلیس کارمند محلی بود . گفتم میخواهی چه بگوئی گفت این شاپور که آنقدر از کیا طرفداری میکند و اینهمه پولهایی که از بختیار و کیا میگیرد و توهم خبرداری میخواهم اینها را که من آنجا به او گفتم و گفتم علوی کیا هم میداند و تو بیا تصدیق کن گفتم بنده چنین کاری نمیکنم من چه میدانم اصلاً" پول گرفته از بختیار میگیرد، از کیا میگیرد یک چیزی من برای شما تعریف کردم گفتم موقعی که اینگلیس بودیم یک آدم نادرستی است برای اینکه پول هتل که من میهمان بودم پول هتل من را امینی داد، سرتیپ محمود امینی داد این صورتحساب را از مادر گرفت برد به حساب سرویس گذاشت .

سؤال : کی بود این ؟

آقای علوی کیا : همان شاپور اردشیرچی
سؤال : شاپور اردشیرچی به حساب سرویس خودشان

آقای علوی کیا : من میهمان بودم، محمود امینی وابسته نظامی ، محمود امینی آمد وقتی ما رفتیم با هم که من چیزیم را بگیرم دیدم که صورتحساب من را پرداخته او فرمانده من بوده آن موقع داشکده که بودیم فرمانده من بوده من به او معتقدم یکی از بهترین افسرانی است که در ارتش وجود داشته او پول را داده بود بعد شاپور آمد گفت که آقا تو آن صورتحساب را بده بمن . صورتحساب را ازمن گرفت . یا مثلًا " تاکسی واینها که میرفتیم پول تاکسی را من میدادم در لندن رسید میدهند برای تاکسی . این رسیدهارا همه را میگرفت یامیووفتیم رستوران غوض اینکه آنوقت من پول را میدادم این صورتحساب رستوران را برمیداشت تعریف میکرد ، میگفتید عجب آدم زردشتی است خیلی گدا و پستی است، قزه‌نی گفت که نه تو بیا، گفتم من نمیگویم چنین چیزی بالآخره به زور یک روز مارا برداخانه این یارو سجادی ، رفتیم خاتمه سجادی یک آقائی بسود تریاکی آنجا نشسته بود: سلام علیکم تعارف کرد نشستیم گفت که من خیلی دلم میخواست شمارا به بینم گفتم بنده هم خیلی دلم میخواست شمارا به بینم گفت امیدوارم بعد ها هم زیارتتان بکنیم گفتم بسیار خوب حاضریم با کمال میل واینها بعد هی قره نی منتظر بود که بلکه صحبت کنم من همینطور نشستیم بعد گفت که خوب علوی این راجع به شاپور میخواستیم چیز بکنیم گفتم چه چیزی میخواستی راجع به شاپور گفت همینکه این همان چیزهایی که میروداز کیا میگیرد، از کیا میگیرد از بختیار میگیرد . بختیار آنجا رفته مبل برا یاش خریده مبلها یاش را فرستاده ، راست هم بود همین جور بود ، مبل خریده برا یاش و مبلها یاش را آورده و نمیدانم اینطور کرده از آنها طرفداری میکند آنوقت ایجاد دردرس برای ماهها درست میکند واینها من گفتم والله حرف و شایعه زیاد هست ولی بنده یک چیز قطعی از این چیزها هیچ اطلاع ندارم . گفت اه تو خودت گفتی ، گفتم چه فرمایشاتی تیمسار میکنید ابدا" بنده هیچگونه اطلاع ستدی ندارم که بشما بگویم جرف شایعه است این یکی میگوید، آن یکی میگوید . یارو که دید گفت آقا این موضوع را ولش کنید اصلا" چه ارزشی دارد و اینها . آمدیم والبته از آنوقت قره نی نسبت بمن سرسنگیم شدو قهر کرد گذشت . اینست که قره نی این که میگوییم حیف بود برای اینکه خیلی مفت خودش را خراب کرد و از بین برد روی یک احساس بدی که نسبت به اینها داشت هیچ

لزومی نداشت، مقامی داشت میتوانست در این دوران گذشته هم میتوانست یک آدم موثری باشد من از آن جهت میگویم . . .

سؤال : شاید روی جاه طلبی اش بوده است . بلی جاه طلب بود ؟

آقای علوی کیا : خوب جاه طلب که تا اندازه ای بود ولی درویش مسلک هم بود در عین حال درویش مسلک هم بود ولی خیلی غرور داشت و هیچ خودش را از اینها کمتر نمیدانست پائین تر نمیدانست ، نمیخواست زیر بار اینها برود .

سؤال : جاه طلبی بمعنى مقام پرستی میخواهم بگویم .

آقای علوی کیا : بلی خوب کم و بیش ایرانی ها همینطور هستند اینها که می‌آنند سرکار .

سؤال : پس آنوقت دیگر شما قره نی راندیدید .

آقای علوی کیا : نه دیگر هیچ دیگر تمام شد دیگر من ندیدمش دیگر تمام شد .

سؤال بفرمائید که سازمان امنیت وقتی تشکیل شد نخست وزیر که بود واوچه نظری نسبت به تشکیل سازمان امنیت داشت و چطوری در این زمینه نخست وزیر رفتار میکرد ؟

آقای علوی کیا : سازمان امنیت که تشکیل شد دکتر اقبال نخست وزیر بود و این قانون را هم او به مجلس برده و گذراند خوب خیلی نظر خوبی نسبت به بختیار نداشت همیشه هم با همدیگر کن tact داشتند همیشه مرتب میرفت شکایت میکرد از بختیار نزد اعلیحضرت ولی خوب اینهم کار خودش را میکرد اثمر زیادی نداشت برای اینکه تازه شروع کار هم بود . او انتظار داشت که مثلًا "بعنوان اینکه معاف نخست وزیر هستم گزارشات به آنجا داده بشود در صورتیکه چنین اجازه ای

او نداشت که تمام چیزها را بروز گزارش بدهد از این قبیل اختلافات وجود داشت
مرتب اختلاف هم پیش می آمد اغلب

سؤال : یعنی در واقع دکتر اقبال زیاد با صلاح روی سازمان امنیت نقشی
نداشت ؟

آقای علوی کیا : نه او چه نقشی داشت ؟ نه خیر .

سؤال : نه در تشکیل آن وته در نحوه عمل

آقای علوی کیا : نه نه نقش بزرگی نداشت ، ممکنست حالا این خارجی ها با او هم
قطعان " صحبت کرده بودند " مسلم یک چنین چیزی لازم است و اصولاً " بعد از اینکه این
جریانات بعد از ۲۸ مرداد تمام شده بود گفتن " یک سرویسی باید باشد که این
سرویس کارهای اطلاعاتی را بکند و همینطور هم که بشما گفتم بیشتر برای پیشگیری
بود قانون هم میگوید پیشگیری است نه کار اجرائی که بگیرند و به بندند یا
در کارهای وزارت خانه دخالت بکنند اینها نبود در ابتدای امر هم هیچکس از
کارمندان ما اجازه تماس گرفتن با وزارت خانه هارانداشتند فقط یک عوامل
حافظتی بودند که در اداره چهارم بودند که این عوامل حفاظتی اینها با
وزارت خانه ها ارتباط داشتند . ارتبا طفان هم فقط از نقطه نظر حفاظت بود .
یک کمیسیونی هم داشتیم ماهی یکبار که روسای حفاظت وزارت خانه ها که انتخاب
شده بودند در وزارت خانه ها و اغلب هم معاونین وزارت خانه ها بودند تشکیل
میشد که مثلًا " من خودم هم شرکت میکرم در این جلسات که از نقطه نظر استناد و
از نقطه نظر اماکن حفاظت ها به چه شکل باید باشد اینها چیزهایی است که بعداً " از
شروع شد و یک کسانی مثل مثلاً " ثابتی واينها این قدرت را پیدا کرده بودند که
بوزارت خانه ها دستور بدهند ولی در آن موقع غیر از تیمور بختیار کسی دیگر
حق نداشت که با وزارت خانه ها تماس بگیرد مثلًا " حتی چیزهایی هم که مراجعت
میکردند بمن از من میپرسیدند یا به پاکروان مراجعه میکردند ما بایستی از
بختیار اجازه بگیریم به آنها بگوئیم ولی این بعدها اینطور شد که کم کم اینها

هر کدامشان اعمال نفوذ میکردند حتی آنها ؓیکه روای ساواک شهرستانها بودند
چون در همان موقع که ساواک تشکیل شد توی سازمان برای تمام استانها و بعضی
شهرستانها یک ساواک در نظر گرفته شده بود . (پایان نوار ۲ ب)

شروع نسوان آ

بله میگفتم که ما در آن فرم تشکیلاتیمان شعب ساواک را در شهرستانها هم در نظر گرفته بودیم در وهله اول خیلی تعداد کمی بود یکی در مشهد بود که آرشام را گذاشتیم بعنوان رئیس ساواک خراسان یکی در فارس بود که هاشمی را گذاشتیم به اسم رئیس ساواک فارس و یکی هم در آذربایجان شرقی سرتیپ مهرداد بود که "بعدا" هم فوت کرد ، یکی هم در خوزستان در اهواز گذاشته بودیم که الان یادم نیست اسمش چه بود بعد اینها سایر شهرستانها بمروار درست شد مثلًا" یکی از آنها هم همدان بود که آن وکیلی را فرستادیم آنجا بود و سایر شهرستانها هم همین طور بمروار دیگر این سالهای آخر تقریبا" در نه تنها استانها بلکه در اغلب شهرستانهای مهم در مازندران در شهرهای مازندران در خراسان چندجا در آذربایجان غربی و شرقی در مکانی در کرمانشاهان ، کرمان تقریبا" در همه جا شعب ساواک بوجود آمده بود .

سؤال : آنوقت در داخل این شباهتی که بوجود آورده بودید حتما" قسمت ها و دوایر مختلف تا یک حدی نظیر دستگاه مرکزی بوجود آمده بود ؟

آقای علیری کیا : بلی دیگر تقریبا" یک عوامل آنجا بود دیگر نمیشود گفت مثلًا" توی آنها یک عدد زیادی بود نه مثلًا" یکی فرض بفرمائید مال ضجاجوسی بود یک کارمند هم زیر دستش داشت ، چیزهای مختلف عین همان طرحی که در ممرکز بود آنجا هم بود منهای اطلاعات خارجی ، اطلاعات خارجی مطلع" در آنجا نبود البته بعضی کارهای عملیاتی میشد مثلًا" یک واحد بود واحد برون مرزی به آن میگفتند که اینها "حرک بودند یعنی مثلًا" میرفتند خوزستان عواملی را میفرستادند

به عراق عواملی را میفرستادند به خلیج میرفتند به پاکستان و افغانستان عواملی را میفرستادند بداخل افغانستان بداخل پاکستان اینها را به ایشان میگفتند واحد برون مرزی که اطلاعات از آن کشورها جمع آوری میکردند عوامل میفرستادند عوامل در آنطرف استخدام میکردند بعد اینها این اطلاعاتی که بود همه را میدادند به ادارات مربوطه خودشان هر کدام از آنها استفاده بکنند.

سؤال : خوب حالا راجع به دفتر ویژه یک مقداری بفرمایید که چطوری تشکیل شد و هدفش چه بود و در ارتباط با آن چند فطبی که نسبت به دستگاههای اطلاعاتی که قبله بیان فرمودید چه نقشی بازی میکرد ؟

آقای علوی کیا : دفتر ویژه همینطور یکه گفتم چون از دستگاههای مختلف اطلاعات به نظر اعلیحضرت میرسید و اغلب نسبت به همدیگر حسادت میکردند بیشتر میرفت روی چیزهای شخصی بنا براین آمدند بازهم به توصیه دستگاههای غربی که بهتر است که یک دفتری درست کنید که کلیه اطلاعات بیاید توی این دفتر و از طریق این دفتر یک گزارشاتی تهیه بشود جامع و بعرضتان بررسد اینست که فکر ایجاد دفتر ویژه از اینجا پیدا شد اعلیحضرت درنظر گرفت که دفتر ویژه درست کنند ابتدا هم کاندید دفتر ویژه من بودم بعد فرد و سوست انتخاب شد برای اینکه خوب فرد و سوست نزدیکتر بود بیشتر مورد اعتماد بود اینست که فرد و سوست شد رئیس دفتر ویژه . دفتر ویژه تشکیل شد با یک چندتا افسر که فرد و سوست انتخاب کرده بود مثل صدیان پور ، مثل سرلشگر جعفری کسی بود که معاون شهر بانی بود که اورا کشتنند ، عشقی پور . و امثالهم یک عضده از اینها را فرد و سوست انتخاب کرد ، ناصر مقدم اینها آنها رفتهند و دفتر ویژه را تشکیل دادند . دفتر ویژه کارش این بود که این دستگاههای مختلف گزارشاتشان را بدھند به آن دفتر . آن دفتر یک گزارشات خلاصه ای تهیه بکند و بعرض اعلیحضرت برساند البته هیچ وقت تا آن موقعی که من بودم فرد و سوست هنوز نیامده بود به سواک باز آن اطلاعات سری و مخصوص را هر کدام از این دستگاهها پهلوی خودشان نگه میداشتند و خودشان بعرض میرسانند . یک گزارشات کلی را با زمینه فرستادند آنجا در مورد

اینگزارشات هم آنها هم یک گزارش روی اینها خلاصه تهیه میکردند و بعضی از اعلیحضرت میرساندند، ضمن این یک کمیسیون اطلاعاتی تشکیل شده بود که در این کمیسیون اطلاعاتی که هفته ای یکبار بود رئیس ساواک یا معاونش که من بسیار رئیس اداره دوم که کمال شده بود این موضوع کمال و اینها هم یادمان باشد بعد میگوئیم و رئیس شهربانی در دفتر ویژه با حضور فردوست تشکیل میشد و بررسی اطلاعات میشد و یک دیرکتیو های داده میشد و بعدهم میرفتند . در قانصون ساواک یک شورای امنیت هست که آن شورای امنیت باحضور نخست وزیر باید تشکیل بشود خود رئیس ساواک شخصا " باید شرکت کند وزیر خارجه و چند تنفری که طبق آن آئین نامه ای که هست راجع به آئین نامه هم یادمان باشد که بعد صحبت بکنیم طبق آئین نامه یک شورای امنیت هم بود که میباشد ماهی یکدفعه تشکیل بشود یا در موارد ضروری تشکیل بشود که تشکیل میشد . ظاهراً " تا آخرها هم بوده تشکیل میشده . دفتر ویژه به این ترتیب شروع بکار کرد بعد که فردوست آمد جای من شد قائم مقام ساواک دیگر بیشتر این اطلاعات آنجا میرفت و بعضی میرسید .

سؤال : دفتر ویژه درجه سالی شروع بکار کرد یا دたان هست ؟

آقای علوی کیا : دفتر ویژه خیال میکنم در سال ۳۹ باید باشد هنوز بختیار نرفته بود آنوقت ها تشکیل شد .

سؤال : آنوقت بعد فردوست با حفظ سمت در واقع هم قائم مقام سازمان بوده هم رئیس دفتر ویژه .

آقای علوی کیا : بله ، بله وقتی من رفتم فردوست آمد شد قائم مقام ساواک هم قائم مقام ساواک بوده رئیس دفتر ویژه آنوقت اغلب این افسران یکه آنجا تربیت میشدند مرتب جاهای مختلف حساس میفرستادندشان مثل فرض بفرمایی دند صدمیان پور که رئیس شهربانی شد مثل جعفری که شد معاون شهربانی مثل مقدم که بعد رفت مدیر کل اداره سوم شد بعدا " شد رئیس اداره دوم بعدا " شد

قائم مقام ساواک که یک دو سه روزی بیشتر نبود و بعد شد رئیس ساواک واينها افسرانی بودند که فردوست آنجا میبرد به حساب خودش تربیت میکرد بعد هم پر قیچی میفرستاد به دستگاههای مختلف.

سؤال : خوب آنوقت در آن مدتی که شما در ساواک بودید و فردوست رئیس دفتر ویژه بود ارتباطات شما چطوری بود.

آقای علوی کیا : ارتباط ما همین بود که این گزارشاتی که بود یک کسی ما مور بود این گزارشات را میبرد میداد به فردوست ، فردوست هم اینهارا بعض میرساند زیرا هم بر میداشت مینوشت که امر فرمودند اینکار را بکنید آن کار را بکنید.

سؤال : ولی علامت با صلاح مخالفت بین دستگاه واينها نبود یعنی که فردوست در کار سازمان مثلًا " اخلال بکند یا اینکه .

آقای علوی کیا : نه او هیچ دخالتی نداشت نه هیچ دخالتی نداشت مطلقًا " دخالت نداشت اگر هم داشته یک چیزی بوده که زیر زیرکی میرفته به اعلیحضرت میگفت ولی با ما ظاهرا " هیچگونه دخالتی نداشت چیزی هم نشان نداد .

سؤال : راجع به کمال گفتید

آقای علوی کیا : موضوع کمال این بود که آن بر میگردد به وقتی که قرار شد که بختیار برکنار بشود و جایش یک رئیس ساواک دیگر باید . کس دیگری انتخاب شود . خوب موضوع بختیار اصلاً موضوع بختیار چه بود . موضوع بختیار این بود که وقتی کنندی سرکار آمد و آن نگرانیها برای اعلیحضرت درست شده بود بختیار را اعلیحضرت فرستاد به امریکا که برود آنجا با مقاماتی که هست تماس بگیرند و به بینند چه میخواهند نظرشان چه هست واينها .

سؤال : بفرمائید که چه بوده یعنی آنوقت که شما در ساواک بودید امریکا ایها

چه میگفتند و چه میخواستند روش بود در آن موقع ؟

آقای علوی کیا : امریکائی ها در آن موقع همان حرفهایی که در زمان مصدق بود میگفتند همین حرفهارا میزدند کما اینکه یکی از اینها که آنوقت دیگر مابنا به آن امری که اعلیحضرت کرده بود، من با امریکائیها خیلی نزدیک شده بودم آمدو شد خیلی زیاد داشتیم و یکی از این عوامل که همان زمان کندي هم فرستاده شده بود .

سؤال : کدام امر اعلیحضرت اشاره ای نکردید .

آقای علوی کیا : چرا اشاره کردم گفتم که اعلیحضرت فرمودند که شما در مسو رد همین گودوین بود که گفتم فرمودند که با امریکائیها یک قدری بازی کنید و با آنها نزدیک باشید .

سؤال : این داستان را بمن گفتید ولی ضبط نشد .

آقای علوی کیا : نه ، نه ، نه گفتم ضبط شد بنظرم نمیدانم یا به شما گفتم نمیدانم بهرحال آن قضیه را من خیال میکنم گفتم آن قضیه این بود که گودوین که نماینده سی - آی - آ بود رفته بود شکایت کرده بود به اعلیحضرت که علوی کیا اطلاعاتی که باید بما بدهد نمیدهد ولی به انگلیس ها میدهد اعلیحضرت گفته بودند نه او همان اطلاعاتی که میدهد به آنها هرچه میدهد بشما هم میدهد او یک آدمی است که برایش فرق نمیکند انگلیسی و امریکائی و روسی برایش فرق نمیکند بعد در یک جلسه که من شرفیاب بودم اعلیحضرت گفتند که این گودوین چه میگوید گفتم از چه جهت گفت این جوری میگوید، گفتم گودوین درست نمیگوید برای اینکه ما قرار مان براینست که اطلاعاتی که مبادله میکنیم اطلاعات مربوط به کمونیسم باشد ولی آنها یک اطلاعاتی از گروههای دیگر مثل " جبهه ملی وغیره میخواهند که من به آنها گفتم که این اطلاعات را مانمیتوانیم بدھیم بشما این اطلاعات مربوط به داخل خودمان است و از اینها . بعده اعلیحضرت گفتند که خوب پس خودت اورابین

درست اورا متوجه بکن و در دنبالش هم گفتند که خوب با امریکائی ها نزدیک بشویک ذره با آنها بازی کن . گفتم چشم من آدم تلفن کردم با گودوین قرار گذاشتیم . گودوین آمد گفتم شکایت کرده بودید به اعلیحضرت من هنونع اطلاعی که از نقطه نظر مسائل کمونیستی باشد بشما میدهم ، گفتم بشما میدهم بدهند به انگلیس ها هم عین آنرا میدهم هیچ فرقی نمیکند انگلیس ها هم چیز دیگری از ما نمیخواهند این رامن به تمام عوامل زیردستم گفتم، حالا اگر بخواهیم بیایم این دستورم را لغو بکنم باعث این خواهد شد که آنها اعتمادشان نسبت بمن سلب بشود . شما میتوانید خیلی راحت عواملی در داخل گروههای مختلف داشته باشید حتی اگر دلتان میخواهد من اشخاصی را برای شما اسم میبرم شما بروید با آنها تماس بگیرید مطمئن باشید که بشما اطلاعات خواهند داد بالاخره قانع شدوا این موضوع گذشت براین مبنا خوب من با امریکائی ها بیشتر تماس میگرفتم بطوریکه خانه ما میآمدند ما میرفتیم ، زن و بچه آنها میآمدند ما میرفتیم ، بخصوص توی اینها یکی از آنها جان پرزبی که ما خیلی با اولمعاشرت داشتیم خیلی هم دیگر دوست شده بودیم با هم دیگر . از حرفهای اومجموعا" من این جور درک کردم که اینها بیشتر در این فکر هستند که اعلیحضرت در امور حکومتی دخالت نکند و حتی یارو بمن گفت یک دفعه خوب اگر یک روزی تو یک مقام عالی بگیری چکار میکنی گفتم من بستگی دارد که شاه میخواهد هرچه او خواست من میکنم اینجوری گفتم ، گفت نه اگر یک طوری باشد که شاه نتواند دخالت بکند در اینکار ، گفتم من یک آدم ملی هستم هر کاری که برای مملکتم برای مردم مملکتم بتوانم بکنم خواهیم کرد . گفت ممکنست خیلی وقایع سختی پیش بیاید گفتم اگر وقایع سخت هم پیش آمد هرچه پیش آمد برای سایرین، برای ما هم پیش میآید من چیزی ندارم سه تا بچه کوچلو دارم همین ها حفظ بشود من هیچ کاری به هیچ چیز نخواهیم داشت ، یک فردی مثل تمام افراد هستم از مجموعه حرفها من اینجوری میفهمیدم که گفت نه منظور این نیست که شما خیال بکنید که یک بساط چیز پیش بیاید یک بساطی که همه چیز را واژگون کند نه اینجوری نیست ولی چیز معتلی اگر باشد گفتم اگر چیز معتلی باشد که هر کسی همکاری میکند مملکتش بطرف آسایش برود کسی چیز ندارد، از مجموع این حرف من اینجور احساس میکنم که آنها منظورشان این بود . بهر حال بختیار قرار شد که برود به امریکا و یک بودجه‌ای

هم در اختیارش گذاشته بودند و عالیخانی را با خودش برداشت چون انگلیسی نمیدانست عالیخانی را با خودش برداشت که پایستی از عالیخانی بپرسید که آنجا چه گذشت چه شد ، چون بعد از اینکه برگشت گفتند که بختیار وقتی که رفته آنجا کنندی اورا پذیرفته و در حداد یک دو ساعتی با او صحبت میکرده که این باعث سوء ظن شاه شد از همان وقت و بعد از اینکه برگشت یک مدتی که گذشته بود سرو صدای این درآمد که رئیس ساواک رئیس شهربانی و رئیس رکن دوم عوض میشوند .

سؤال : به بینم من قبل " بپرسم بختیار را اعلیحضرت ما موریت به او داده بودند .

آقای علوی کیا : بله ، بله ، اعلیحضرت فرستاده بودند میگویم یک بودجه هم در اختیارش گذاشته بودند حالا من نمیدانم آنجا چه مخارجی کرد و باز عالیخانی میتواند توضیحات بیشتر بدهد چون من دیگر در این موضوع چیزی نپرسیدم هیچوقت یعنی نخواستم بپرسم بمن مربوط نبود .

سؤال : ولی بختیار آمد و گزارش را به اعلیحضرت حتما داد .

آقای علوی کیا : حتما " حالا چه گزارش داده با زهم من نمیدانم . بله بعد بختیار بالاخره قرار شد بختیار کنار برود و علوی مقدم هم همچنین کیا هم همچنین . یک دفعه که من شرفیاب بودم اعلیحضرت گفتند که خوب بختیار که باید برود بنظر توکی خوب است برای اینکار من یک کمی البته بیخودی طرفداری کردم گفتم که یک کسی که حالا مسلط شده و اطلاع پیدا کرده او اولش که اطلاع نداشت از کار اطلاعاتی حالا زوداست که عوض بشود گفتند نه خیر نه دیگر بیش از این دیگر کافی است دیگر یک کس دیگری حالا نظر تو چیست گفتم خوب قربان اعلیحضرت بهتر از همه میدانید ولی حالا میفرمایید بنده عرض میکنم مثلًا " ریاحی ، ریاحی آنوقت .

سؤال : کدام ریاحی

آقای علوی کیا : سپهبد ریاحی ، سپهبد ریاحی آنوقت جانشین رئیس‌ستاد بود گفتند که آخر نه ریاحی را برای کارهای دیگر میخواهم : راستی ریاحی مثل اینکه یک چیزهایی در باره اش میگفتند در زمانی که پسرعمویش رئیس‌ستاد بود شما چه اطلاعی دارید ؟ گفتم آن موقع بندۀ در تبریز بودم که او هم فرمانده لشگر بود و هیچ کوچکترین لغزشی در سر سپرده گبیش نسبت به اعلیحضرت بهبیچوچه ندیدم . گفت حقیقت میگوئی گفتم بله عین واقع است گفتند بله ولی آخر او برای مقام دیگری ممکنست در نظر بگیریم اما دیگر چه کسی بنظرت میرسد . گفتم عظیمی گفتند بلی عظیمی خیلی خوب است ولی عظیمی را ما میخواهیم برای کارهای دیگر ارتشی گفتم خوب از اینها بگذرد خود پاکروان چرا نباشد گفتند بلی بدhem نیست خوب رکن دوم چه کسی گفتم اداره دوم من کسی که بنظرم میرسد کمال ، کمال از همه بهتر است گفتند آخر کمال هم که میگفتند وقتی فرمانده لشگر خراسان بوده آنجا یک لفت و لیس‌های کرده گفتم اینها را برعلیه‌ها درست کرده اند هر کسی آمده یک چیزی گفته یک قطعه زمین از آستان قدس‌گرفته آنجا یک خانه ای ساخته تمام این دستک دنبکی که برای او ساخته اند برایمن مبنا است والا کار بدی نکرده چیزی نیست و اینها . گذشت و ما آمدیم . یک جلسه دیگر باز شرفیاب بودم باز دوباره همین سؤال را تکرار کردکه خسوب نگفتی بالاخره برای ساواک چه کسی گفتم قربان بندۀ عرض کردم حضورتان خیال میکنم بهتر از همه پاکروان باشد کسی دیگر چنین شخصیتی نیست که الان در ارتش باشد یا بندۀ نمی‌شناسم . گفتند برای رکن دوم اداره دوم گفتم اداره دوم هم همین جور . آمدیم و یک سه چهار روز که گذشت دیدم تلفن کردند و گفتند که پاکروان را احضارش بکنید که بباید برود پهلوی نخست وزیر بباید معرفی بشود . پاکروان آن موقع آن کمیسیون سه جانبی ای که میگوییم با ترکه‌ها و اسرائیل داشتیم در آن کمیسیون شرکت کرده بود و در اسرائیل بود به پاکروان اطلاع دادیم و پاکروان آمد و بعد هم دیدیم کمال هم معرفی شد جفت آنها معرفی شدند هردو شان ، رئیس‌شهربانی هم ناصر انصاری شد که البته دورانش خیلی کوتاه بود آمدند و پاکروان آمد بعنوان کفیل سازمان معرفی شد . منهم به پاکروان وقتی آمد گفتم ، گفتم یک چنین ماجرای شده بود ماهم اینرا گفته‌ایم واينجوری شد دیگر آمدند و مشغول شدند اين ماجراي انتخاب اينها بود .

سؤال : پاکروان آنوقت سمتش چه بود ؟

آقای علوی کیا : او هم معاون بود . ما دو تا معاون بودیم دیگر هر دو تای ما معاون بودیم .

سؤال : خوب در هر صورت کمال را من نمی شناسم ولی پاکروان که واقعا "بهترین انتخاب بود" بعنوان رئیس ساواک .

آقای علوی کیا : نه کمال هم در آن موقع وقتی نگاه میکردی به تمام آنها ای دیگری که آدم فکر میکرد کمال از همه بهتر بود سالم تر بود بهتر بود .

سؤال : این تیمسار ریاحی که فرمودید اسم کوچکش چه بود .

آقای علوی کیا : اسمعیل

سؤال : اسمعیل ، بلی راجع به رفتن بختیار شما فرمودید که نحوه ما موریتی که در امریکا داشت و اینکه مخصوصا "دو ساعت با کندی مذاکره داشته و احیانا" ممکنست در مفرز اعلیحضرت این شکایجاد شده باشد که مبادا یک تفاهمی بینک نحوی بین کندی و بختیار ایجاد شده باشد در مورد بعضی تغییرات و این موجب این شده است که اعلیحضرت بختیار را عوض بکند ولی آیا همین هست یا عوامل دیگری ممکنست که بوده در آن زمان که بطورکلی شخصیت بختیار را شخصیت غیرقابل تحملی برای اعلیحضرت میکرده مثلًا "بختیار آیا شخص آدمی بود که محبوب بود در بین افسران ، در بین گروهی از مردم آیا زدو بندھائی با بعضی از عوامل مختلف مملکتی داشت . اگر در این زمینه اطلاعاتی دارید که اینها همه مجموعا " این یک هاله ای دور بختیار تشکیل میدهد که آن ممکنست باعث نگرانی اعلیحضرت باشد بفرمائید .

آقای علوی کیا : خوب بلی اتفاقا " همین جور بود برای اینکه بختیار در ارتش خوب طرفدارانی داشت هیچ تردید نیست از طرف دیگر با بازاریها و اصناف

ارتباط خیلی خوب داشت با عشاپیر ارتباط خیلی خوب داشت تمام روسای غشایرا و را می شناختند پهلوی او می‌آمدند آمدو شد با هم داشتند با روحانیون ارتباطات نزدیک داشت با روحانیون اغلب مثلاً خودمن مکرر با او رفته بودم پهلوی این روحانیون عالی‌مقام که میرفتیم آنجا وهمیشه هم هروقت هم که میخواست برورد رئیس‌دفتر عملیات سری را میخواست و میگفت مثلاً "یک چند تا پاکت‌ده هزار تومنی پنج هزار تومنی اینها را آماده بکن اینها را میگذاشت توجیب‌ش با هم میرفتیم پهلوی آخوندها می‌نشست دوزانو هم می‌نشست و با آنها صحبت میکرد و پاکت را هم بعد میگذاشت زیر تشکش و میرفتیم با روحانیون هم ارتباط این‌جوری داشت رابطه نزدیک داشت خوب بعداز اینکه آن سیاست آن زمان حزب دموکرات وکنندی را در نظر بگیریم ممکنست اعلیحضرت این سوء ظن برایش خیلی قوی شده بود که بختیار حتماً "با یک دستورات جدیدی آمده حالا بختار به اعلیحضرت چه گزارش داده بود که من نمیدانم آنها را نمیدانم ولی به‌حال چنین سوء ظنی مسلم آن موقع بوجود آمده بود و این بود که اعلیحضرت دیگر نمیخواست که یک آدمی که این‌همه ارتباطات زیاد در گروهها و دسته جات و اصناف مختلف دارد راس‌ساواک باقی بماند چون خود ساواک و رئیس‌ساواک بودن خودش یک قدرت بود اگر اینرا هم در نظر بگیریم خیلی راه غلط نرفتیم .

سؤال : گفته شده بود و شنیده بودیم در آن موقع که بختار واقعاً "از قدرتش و سمعتش سوء استفاده میکرد یعنی چون آدم متهری بود مقامی هم داشت که همه چیز را در واقع به او اجازه میداد سوء استفاده میکرد از طریق تجاوز به مال و جان مردم، ناموس مردم و یک مقداری در واقع اعمال زورگویی . آیا شما در این زمینه نظری دارید ؟

آقای علوی کیا : خوب بختار اولاً" در مقابل زن خیلی ضعیف بود این‌هم شواهد زیاد هست که هیچ گفتن ندارد . اعمال نفوذ هم به این مفهوم که ارتباطات زیاد داشت و اشخاص‌همه اورا می‌شناختند در یک مرکز قدرت هم قرار گرفته بود بنابراین خود بخود اعمال قدرت بوجود می‌آمد یعنی طرفداری از دوست و طرفداری از افرادی که به او نزدیک بودند و اینها میکرد هیچ تردیدی نیست . البته یک

مرد بسیار لستوطی بود در عین حال خیلی آدم ساده ای بود در عین اینکه خیلی آدم شجاع و آدم سخت و اینها بنظر می‌آمد بسیار آدم نرمی هم بود بموقعش خیلی آدم نرمی بود تا آن زمانی هم که من میدانم واقعاً "قصد خیانت به شاه رانداشت اینها یک عواملی بود که بعدها بمرور وقایعی که پیش‌آمد باعث شد که برای رفت که شاید خودش هم هیچ وقت نمیخواسته است برود ولی رفت. عواملی که میرفتد پهلویش شاخ توی جیبیش میکردند و مزخرفاتی میگفتند او هم یک مزخرفاتی جواب میداد فحش میداد بد میگفت اینها می‌آمدند ده تا هم می‌گذاشتند رویش میگفتند. مثلًا "من یادم است که وقتی آلمان بودم آن سرتیپ فرزانگان بود که وزیر پست و تلگراف مرحوم زاهدی بود این از طرف اعلیحضرت ما مور شده بود که بباید برود با اختیار تماس بگیرد و به بیند.

سؤال : اختیار آن موقع در عراق بود بلی ؟

آقای علوی کیا : اختیار آن موقع هنوز عراق نرفته بود این قبل از آنست در سویس بود حالا آنرا میگوئیم که بعد چه جور شد که اختیار رفت، نه این چون پیش‌آمد اینرا میخواهم بگویم که چه عواملی باعث شد یک نمونه وعده ملش را بگویم. این شخص فرستاده شد که به بینند که اختیار با چه کسانی ارتباط دارد چه کار میکند افکارش چیست نظریاتش چه هست آن موقع هم فرزانگان را کنار گذاشته شده بود بنابراین مثل یک عامل ناراضی آمده بود رفته بود. و یک دوهفت میهمان بختیار پرسید، رفته بودند به سن مویتسس جاهائی اورا برده بود تماش هم میهمان اختیار بود و بعد برگشت. من یکروزی توی دفترم در آلمان بودم دیدم فرزانگان تلفن کرد : آقای علوی سلام، قربان تو میخواستم به بینمت و آمده بودم اروپا گردش و تورا میخواهم به بینم آمدیم و رفتم گفت من هتل دوم (Dome) هستم امروز بیا با هم ناهار بخوریم و ما رفتم هتل دوم و شروع کرد از اختیار صحبت کردن که بله تیمور را دیدم و بیچاره را چرا آنقدر چیز کرده اند فلان واینها و لابد احوالش را میپرسی من بدون اینکه بدانم گفتم که والله بنده هیچ ارتباطی با او ندارم و واقعاً "هم ارتباط نداشتم چون عواملی در اطرافش بودند که حتی کلفتیش

کلفتی بود که ساواک فرستاده بود آنجا، کلفت خواسته بودند اعلان کرده بودند بعد آنها یکی انتخاب کرده بودند فرستاده بودند این تمام این اطلاعات را میداد تمام این چیزها را اینست که من اصلاً " دیگر با او ارتباط مطلق " نگرفتم . شروع کرد از این قبیل حرفها زدن گفتم نه من هیچ ارتباطی با او ندارم و کاری هم با اوندارم خودش میداند گفت آخر اینهمه شما با همیگر دوست بودید او رئیس تو بود تو آنقدر با هم نزدیک بودید گفتم تا وقتی رئیسم بود رئیسم بود ولی حالا که دیگر نهاد و سمتی دارد نه من کاری با او دارم من یک وظایف دیگری دارم و این تمام شد بالاخره آنروز رفت . بعدها پاکروان خدا بیا مرز بمن یکدفعه که آمده بود آلمان گفت که آقا خطر از پرگشت پرید گفتم چه بود گفت بله این آقای فرزانگان آمده بود برای اینکه بفهمد چه کسانی با تیمور ارتباط دارند و بعد بروود گزارش بدده و تو خوشبختانه چیز ناراحتی نگفته بودی و بختیار هم برعلیه تو هرچه فحش و فضیحت بوده داده ، چون من هیچ تماس نگرفته بودم او فحش داده بود در صورتیکه من هیچ نامردی به اصطلاح با اونکرده بودم بهرحال منظور اینست امثال اینها فرستاده میشدند و میرفتند یا کسانیکه مسافرت میرفتند ، اجازه میگرفتند بعد میگفتند یک سری هم به بختیار بزن به بین چه میگوید چکار میکند و بعد میآمدند صد تا میگذاشتند رویش اورا بدتر تحریکش کردند . خوب در این ضمن هم مثلًا آنوقت میگفتند که امریکائیها هم با اوتomas دارند هنوز همان یا تسویچ میگفتند که آمده چندین بار اورا دیده است این صحبت‌ها هم بود اینها یواش یواش رویهم ، رویهم اورا از یکطرف منحرف کرد اعلیحضرت را از یکطرف عصبانی کرد نسبت به او .

سؤال : یا تسویچ که بود ؟

آقای علوی کیا : یا تسویچ نماینده سی - آی - ۱ بود در ایران که سال‌ها در ایران بود بعد هم خدمتش تمام شد برگشت .

سؤال : پس بختیار اینطوری که میفرمایید در واقع اول واقعاً " نیت اینکه

تا آخر خط به آن ترتیب برود نداشته ؟

آقای علوی کیا : حداقل اینست که من چنین چیزی از او نمیتوانستم فکر کنم
چون هیچ وقت من ندیدم که مثلاً "جسارتی نسبت به شاه داشته باشد هیچ وقت همیشه
اظهار انقیاد و چیز میکرد همیشه .

سؤال : آدم وطن پرستی بود بختیار ؟

آقای علوی کیا : صد درصد آدم وطن پرستی بود آدم بسیار دست و دلباذی بود
خیلی به زیردستهایش خیلی خوب میرسید . از لحاظ روانشناسی حالا لر بود هر چه
بود اما از لحاظ روانشناسی خیلی خوب میفهمید که به چه کسی چه موقع چه جور
کمک بکند . مثلاً فرض کنید مسافرت ما میرفتیم برای ماموریتها و اینها میرفتیم
علاوه براینکه فوق العاده روزانه مان را میگرفتیم نه تنها من به همه یک
چیزی هم خودش از صندوق میداد . یا برای اشخاص مثلاً "خانه میخرید مثلاً"
اولین خانه ای که من داشتم اینرا بختار برای من خریده بود برای من قسطی
خریده بود و من اقساطی پولش را دادم اینها همه را رعایت میکرد مواطبه همه
بود به اینجهت بود که محبوبیت داشت حالا آن کارهای زورگوئی به آن نحوه که
میگویند به آن شکل بصورتی بود که من برایتان گفتم که یک عده اشخاص بالآخره
این با همه ارتباط داشت . همه را میخواست نگه بدارد همه را میخواست به آنها
محبت بکند اینست که یک جا هائی هم زورگوئی میشد .

سؤال : یعنی مثلاً "مال کسی را نگرفت ؟ خانه کسی را بگیرد . ملک کسی را
بگیرد حالا برای خودش یا برای دیگری .

آقای علوی کیا : نه من هیچ از لحاظ اینکه ملک از کسی بگیرد هیچ جا سراغ
ندارم مگر اینکه آن املاکی که در بختاری پیدا کرده بود املاک بزرگی بود مگر
آنها را بзор گرفته من آنرا نمیدانم واقعاً "نمیدانم یا اینکه پول داده مفت
گرفته اینها را من نمیدانم . آنوقت اشخاص می آمدند به او چیز میدادند این

یارو داودیه آن مردکه چه بود اسمش که صاحب داودیه بود آن یهودی معنوی مثلاً "معنوی فرض بفرمایید که از زمین های داودیه ۱۵ هزار متر به او داده بود ازاين قبيل فراوان بود ازاين قبيل کارها زياد بود ..

سؤال : یعنی باج به او میدادند برای اينکه ...

آقای علوی کیا : نه با جی نبود ولی قدرت بود دیگر برمیست قدرت بود میدادند به او دیگر کسان دیگر هم همینطور بود . ازاين چيزها زياد بود ..

سؤال : خوب حالا راجع به موضوع اصلاً "بختیار بعد از اينکه بختیار از کاربرکنار شد ممکنست بفرمایید که سرنوشتش چه شد بکجا رفت و ادامه کار بختیار تا آخرش چه بود .

آقای علوی کیا : بلی بختیار وقتی که از کار برکنار شد در همان نزدیکهای ساوک یک دفتر درست کرد . روزها میرفت آن دفتر ظاهراً " برای اينکه میروند آن دفتر می نشینند و اين دفتر مرکز رتق و فتق امور شده بود . خلق الله هم دیگر هم همینطور مثل سیل هر روز میرفتند پهلویش . در این زمان امینی شده بودن خست وزیر امینی بعنوان اينکه بختیار تحریک میکند برعلیه من چون واقعاً هم تحریک میکرد و آنوقت صحبت ازاين بود که اعلیحضرت به بختیار گفته تو آرام بگیر بشین امینی زياد نميماند و بعداز او شما جای او را خواهيد گرفت . اينست که امینی رفت حضور اعلیحضرت و درخواست کرد که اين فعالیت میکند اينجا و نا راحتی فراهم کرده . و دستور بدھيد به او که ، او میخواست اورا بازار داشت کند امینی میخواست اورا بازداشت کند و تعقیب کند و اينها که بالاخره توافق شد که بفرستندش به خارج و بگويند بروند به خارج اينست که شب به او خبر دادند که ظرف ۴۸ ساعت با يست بروي که گفته بود پول ندارم بعد گفته بودند که میگويم بتلو پول بدھند بعد آنوقت خودت حسابهايت را تصفيه بكن چهار ميليون تجدد به او داده بود تجدد از بانک بازرگانی . یك گذرنامه سیاسی هم به او دادند و همین تصیری مأمور شد که به او ابلاغ بکند که بروند رئيس شهربانی

بود آنوقت! وهم رفت و در ظرف ۴۸ ساعت بختیار رفت به سویس، البته در فرودگاه یک عده افسرها رفته بودند و اینست که بعدها هم این اسباب زحمت شد برایشان رفت به سویس در سویس آنجا ماند... مانندش در سویس همانطور که یک شهادی در آنجا گفتم باعث شدکه اشخاص بروند آنجا اورا به بینند و بیانند بگویند که اینجا این چه کار کرده واينها، تا وقتی که بختیار اولین سفر رفت به عراق، کنسولگری ایران در ژنو گزارش داد که دیروز وابسته نظامی عراق خودش شخصاً "رفت در خانه بختیار پاسپورتش را ازا و گرفت برد ویزا برایش گرفت و برد به بختیار داد و بختیار امروز رفت به عراق... این اولین مسافرتی بود که کرد و سوء ظن را بیشتر توسعه داد... در آن موقع من آلمان بودم البته

سؤال : چه سالی بود؟

آقای علوی کیا : ۱۹۶۲ است قبل از آن خداداد فلان واينها... خوب آنجا می‌بردو لابد با آنها یک مذاکراتی می‌کنند و ضمناً یک عده ایرانیها را هم آنجا می‌بینند، از علما هم می‌بینند... یک کسی که با او بود سید موسی اصفهانی او آنجا بسود که همیشه با او بود حال رفته تهران او بوده و او هم از آن جنجال چی های بوده و می‌رود و در آنجا یک چند روزی می‌ماند و بعد بر می‌گردد دوباره به ژنو خوب دیگر حالا دیگر بیشتر افتادند بدنبال بختیار دیگر بیشتر اعلیحضرت هم پیغام داده بود که ساكت باشد ولی خوب او دیگر گوش نمی‌کرد... بعد سفر دو مشاهداز بیروت برود به عراق که یک تعداد اسلحه هم با خودش برد بود که آنجا گرفتار شد اسلحه ها را گرفتند و اسلحه قاچاق هم در آنجا خیلی مجازات شدید است اورا گرفتند آنجا و در آنجا اعلیحضرت آنوقت خیلی اصرار داشتند که به هر ترتیب هست اورا تحويل ایران بدهند... در آنجا کسی که خیلی به او کمک کرده که نتوانستند اورا تحويل بدهند به ایران آن رئیس سرویس سابق لبنان بود به اسم امیر فریس شهاب که از خانواده های خیلی محترم هست و نفوذ خیلی دارد و شده بود آنوقت، آنوقت دیگر رئیس سرویس نبود، آنوقت شده بود سفیر لبان در جزیره قبرس او خیلی کمک کرد که نگذاشت اورا تحويل بدهند دیگر از اینجا دیگر بیشتر موضوع دامنه پیدا کرد آنوقت عراق که رفت، در عراق آنجا یک

عده توده ایها هم رفتند مثل پناهیان یک عده دیگری ۱۵-۱۰ نفرات زوده ایها رفتند یک عده افراد مال کنفرانسیون رفتند مثل مثلا "حسن ماسالی و اینها همه رفتند آنجا با بختیار تماس گرفتند با آخوندها تماس گرفتند.

سؤال : یعنی بختیار رفت مقیم عراق شد .

آقای علوفی کیا : رفت مقیم عراق شد آنها هم رفتند با او تماس گرفتند و آن خمینی هم آنوقت آنجا بود خمینی هم بود که دیگر ۱۵ خرداد شده بود و آن جریان پیش آمده بود دیگر اینها همینطور ادامه پیدا کرد . ادامه پیدا کرد تا وقتی که بالاخره در فکر این افتادند که کلکش را بکنند که یکنفر را فرستادند آنجا مکانیسین بود و یک مکانیسین خیلی خوبی بود که تیرانداز ممتاز هم بوده او رفت و رفته بودند شکار آنجا توی شکار زدش .

سؤال : خوب یعنی در آن موقعی که بختیار در عراق بود در واقع علیه رژیسم ایران توطئه میکرد .

آقای علوفی کیا : بله ، آنوقت دیگر جدا " با عشاير تماس میگرفت اسلحه میفرستاد به ایران سواک هم در تمام جزئیات در جریان بود تمام پیکه ای که میفرستاد میگرفتند کاغذها یشان را ، البته من نبودم دیگر آنوقت ها هیچ وقت نبودم من با زنشته شده بودم ، آنوقت تمام پیکه ایش را میگرفتند تمام اسلحه ای که میفرستادند ظاهرا " بدست اشخاص رسیده بود ولی باطنها " همه را گرفته بودند همه را میگرفتند اینها دیگر کاملا " تحت کنترل بود .

سؤال : یعنی با خمینی و روحانیون هم در آنوقت ارتباط داشت ؟

آقای علوفی کیا : بله ، بله ، ارتباط داشت با یک عده روحانیون هم در ایران هم ارتباط داشت با بعضی عشاير در ایران ارتباط داشت مکاتبات میکرد پیکه میفرستاد .

سؤال : خوب آنوقت بعد از بختیار پاکروان شد رئیس ساواک . پاکروان چه نوع آدمی بود ؟

آقای علوی کیا : پاکروان خوب تقریباً " یک کسی است که همه دیگر او را شناخته اند . پاکروان یک آدم بسیار فاضلی بود . یک آدم بسیار پاک بود . واقعاً یک انسان بتمام معنی بود ما حالا نه تنها در ارتش نظیرش را نداشتیم بلکه در ایران افرادی مثل او خیلی کم میشود شمرد . واقعاً کم میشود شمرد . اهل تحقیق بود ، اهل مطالعه بود در کنفرانسها آدم میدید که چقدر مورد احترام هست . چقدر فرد برجسته ای است واقعاً ، که برای ایران واقعاً یک پرستیز بود . در این کنفرانسها که ما میرفتیم وقتی من میدیدم ، میدیدم که چه جور بدها و احترام میکنند چه جور به حرفهایش توجه دارند ، یک دفعه یادم است که یک جلسه در اسرائیل بنظرم بود یا نمیدانم کجا بود یکجا بود که صحبت میکرد صحبت شش براین مبنا بود که شما غربیها فکر گرسنه ها نیستید و یک روزی این گرسنه ها تمام دستگاهها یتان را واژگون خواهند کرد بفکر این باشید که یک قدری به گرسنه ها هم برسید براین مبنا یک انسانی واقعاً " بعنوان یک انسان میشود از او اسم برد . یک پرستیز بود برای ایران در هرجایی که بود یک پرستیز بود . البته پاکروان یک خصوصیاتی داشت که سایرین نمیدانند . مثلاً " پاکروان چیزی که مورد توجهش نبود هیچ وقت یادش نمی ماند همیشه به فراموشی میرفت . اگر یک چیزی مورد توجهش بود آنوقتی بود که می ایستاد و گوش میکردو هر وقت هم که میگفتی یادش بود من خاطرم هست که یکدفعه حضور اعلیحضرت بودم گفتند : که یک موضوع ، این موضوع را من به پاکروان گفته بودم که بتو بگوید چکار کردی درباره اش من دیدم پاکروان نگفته است . دیدم دروغ هم که نمیتوانم بگویم ، میگوید خوب چرا نکردی گفتم پاکروان نگفته ، گفتند که اینهم که همیشه فراموش میکند گفتم قربان فراموش نمیکند حتماً آن موضوعی که فرمودید برایش جالب نبوده و پاکروان چیزی که برایش جالب نیست فراموش میکند همیشه همین جور است و چیزی که برایش جالب است هیچ وقت فراموش نمیکند گفتند : بد هم نمیگوئی راست گفتی ، راست گفتی بد نگفتی . (پایان نوار ۳)

شروع نوار ۳ ب

سؤال : تیمسار من با اجازه شما میخواهم یک مقداری به عقب برگردم و وقایع قبل از ۲۸ مرداد را یک مقدار دیگر با هم مرور کنیم . یکی از عوامل مهمی که در زندگی شاید ۱۵-۲۸ سال قبل از ۲۸ مرداد نظر مردم را خیلی بخودش جلب میکرد بعضی گوشه هایش هم هنوز تاریک مانده با خیلی از گوشه هایش اگر روشن هست همه مردم نمیدانند و اینها باید روزی روشن بشود مسئله ترورهای سیاسی بود که از خیلی پیش شروع شده بود . ترور هژیر نخست وزیر ، محمد مسعود ، احمد دهقان ، سوء قصد بهمن به اعلیحضرت ، ترور رزم آراء و شاید یکی دومورد دیگر که بنده یاد نمیست اگر در این مردم اطلاعاتی دارید دقیق بفرمائید یا اگر راهنمائی میتوانید بگویید که بچه ترتیب کجا اطلاع در این زمینه هست خوب است که اینرا هم تکمیل کنیم .

آقای علوی کیا : بله ، راجع به ترورها اول بگوییم محمد مسعود چون از همه قدیمی تر هست . محمد مسعود همانطوری که دکتر کشاورز درکتابش به اسم " من محکوم میکنم " و میتوانید کاملاً از آن استفاده بگویید اینرا حزب توده اینکار را کرد که به گردن دستگاه بیندازد بخصوص به گردن دربار بیندازند و این را طرحش را کیا نوری و عبدالصمد کامیکش پی ریزی کرده بودند و بدست خسرو روزبه و حسام لنگرانی انجام شده ، بنابراین بهتر است که مراجعه کنید به کتاب کشاورز ، دوم احمد دهقان ، احمد دهقان هم باز به همچنین حزب توده این ترور را کرد البته انگیزه اینها هردو با هم فرق دارد انگیزه ترور محمد مسعود این بود که اینرا به گردن دربار بیندازند انگیزه ترور دهقان بر عکس چون خیلی طرفدار سلطنت بود و رژیم بود این ترور انجام شد باز آنهم در همان کتاب میتوانید بطور مفصل تر و مشروح تر بخوانید بدست همین ها هم انجام شده . ترور هژیر که همانطور که میدانید با فدائیان اسلام است اطلاعات جزئی من از آن ندارم که الان بگوییم یا یادم هم نمیست چیزی است که خیلی گذشته هیچ یادم نمیست ، ترور رزم آراء باز فدائیان اسلام بود که خیلی درباره اش حرف زده اند آنوقتها که میگفتند از دربار اینکار را کرده خودش اعلیحضرت با چنین طرحی موافق

بوده بوسیله ، فدائیان اسلام کرده نمیدانم با زجریا تش را نمیدانم . بعد تیراندازی بطرف اعلیحضرت باز توی کتاب کھاورز خیلی مشروحش را میتوانید بخوانید که با آقا کیانوری مستقل " بدون اینکه با کمیته مرکزی یا با هیچیک از افراد کمیته مرکزی مطرح کرده باشد اینکار را کرده است و آنچا مشروح هست میتوانید بگیرید بخوانید و ازان استفاده بکنید .

سؤال : آیا شما با اطلاعاتی که داشتید یا در دستدارید در مفترض هست تایید میکنید آن چیزی که فریدون کشاورز درکتابش میگوید ؟ یعنی با اطلاعات شما میخواند ؟

آقا علوی کیا : بله ، آنکه کاملا" نه تنها حالا آن برای اینکه کسان دیگر بودند از اعضای حزب و افراد برجسته که آنها اینرا تاییدکردند حتی در شوروی وقتی اینها بودند این موضوع مطرح شده موقعی که استالیین رفت و خروشچف آمد یک محاکماتی شروع شد ، محاکماتی شروع شد آنها یکیکه مجرتک جنایاتی شده بودند در شوروی آنوقت در آن محاکمات یک عدد از ایرانی ها هم دعوت شدند که اینها بعنوان شاهد بیایند که مثلا" بافلان ایرانی چه رفتاری کردند وقتی آنجا یک قدری محیط باز شده این چیزها هم در داخل حزب مطرح شده آنوقت افرادی بودند که در این محاکمات شرکت داشتند و افرادی بودند که در آن پلنوم های حزب یک پلنوم بوده که خیلی شدید حمله کرده اند به کیانوری و صد کامبخش برای این ترورهایی که کرده اند برای اینکه میگویند که شما اگر چنین تروری نکرده بودید حزب بهیچوجه حزب غیر قانونی اعلام نمیشد شما باعث شدید که اینکار را کردید اینها را بطور مشروح میتوانید از اینجهت درکتاب همان " من محکوم میکنم " بخوانید و درست هم هست چون این تایید شده از طرف کسان دیگر صد درصد تایید شده .

سؤال : ترور منصور نخست وزیر چی ؟

آقا علوی کیا : من اولا" نیودم من آنوقت آلمان بودم و این هم باز فدائیان

باعث شدند هیچ تردیدی نیست حتی امام جمعه هم که مضروبش کردند به گردنش چاقو زدند اوراهم بازفدا ایان اسلام البته آنوقت میگفتند باز صحبت میکردند میگفتند چون مرحوم امام بارزم آراء خیلی نزدیک بود چون درهمان موقع که رزم آراء نخست وزیر بود امام جمعه و بدرکه کور هم بود امیرشیفی بدراینها هفته ای یکبار رزم آراء میرفت خانه امیر شریفی مرحوم امام هم میرفت آنجا میرفتند آنجا و با هم صحبت میکردند اینست که بعدها گفتند که آنهم باز از طرف دربار شده باور نمیکنم نمیدانم درست اطلاع زیادی ندارم دراینمورد.

سؤال : سوالی که من دارم اینست که چطور اینهمه ترورها میشدو اتفاقات میافتد و دولت هیچ وقت موفق نمیشد که درست ریشه اینها را پیدا بکند یا خیلی کم موفق نمیشد .

آقای علوی کیا : آنوقتها که اصلاً دستگاهی نبود رکن دوم خیلی بی اطلاع بوده مانبودیم آنوقت . این ترورها که شد من هیچ وقت رکن دوم نبودم ما آنوقت توی لشگر دوم بودیم اطلاعی ندارم دراین خصوص ولی میتوانم بگویم که دستگاهها یک دستگاهای مجهزی نبودند چیزی نداشتند، نه افراد با اطلاع داشتند، نه آموzes داشتند . نه وسائلی داشتند اینست که اینها همه اش در بی اطلاعی مانند نمیدانم چه کسانی اطلاع دارند .

سؤال : یک داستان دیگری که مهم هست که اگر اطلاعی دارید در آن زمینه بفرمائید موضوع فرار کردن سران حزب توده از زندان بود که اگر اشتباه نکنیم زمان رزم آراء اتفاق افتاد که یک باندی بودند .

آقای علوی کیا : بله زمان رزم آراء اتفاق افتاد باز البته آنوقت من رکن دوم نبودم، جائی نبودم که داخل جزئیات باشم ولی میدانم یعنی بعداً "روی پرونده ها میدانم که یک چندتا از افسران سازمان نظامی بودند یکیش آن قبادی بودکه بعداً "هم برگشت دیوانه شده بود و روسها هم تحويلش دادند همین سالهای اخیر تحويلش دادند اینها با یک طرحی که قبلاً پیش بینی کرده بودند رفتند

زندان بعنوان اینکه اینها را از این زندان میخواهند به زندان دیگر ببرند با دستوری که در دست داشتند که باز عوامل سازمان نظامی داده بودند بدستشان، اینها رفته اند از آنجا آورده شان وهمه آنها را فراری دادند و فرستادند به مسکو.

سؤال : پس در آن موقع حزب توده در ازتش نفوذ زیادی داشته در واقع ؟

آقای علوی کیا : در آن موقع سازمان نظامی بوده، سازمان نظامی وجود داشته، سازمان گروهبانها هم در آن موقع بوده البته به آن توسعه نبوده که تا ۲۸ مرداد چون تا ۲۸ مرداد تعداد خیلی زیاد بود ..

سؤال : خوب حالا این موضوع مارا میرساند بدانستان سازمان نظامی حزب توده و آنچه که بعد از ۲۸ مرداد اتفاق افتاد . ممکن است بفرمایید که بعد از ۲۸ مرداد اولین اقداماتی که شد برای کسب اطلاع و دستگیری سازمان نظامی حزب توده چه بود و چطوری اتفاق افتاد .

آقای علوی کیا : خوب بعد از ۲۸ مرداد یک تزلزلی در همه پیدا شد اینست که آنوقت عواملی که میشد از آنها استفاده کرد و اطلاعات بدنهند دیگر بمرور زیاد شده بود دیگر متزلزل شده بودند، دیدند ۲۸ مرداد پیش آمده نظامیها یشان هم همه جور آمادگی داشته اند اینها همه در خانه منتظر بودندتا لحظه آخر تسوی خانه منتظر بوده اند که به آنها دستور بررسد که بیایند وارد عمل بشوند حتی قرار بود که اسلحه واپسیها تقسیم بشود اینها هم منتظر بودند که به آنها اسلحه بدنهند، آن انباری که گفتم که یک انبار به آن عظمت در داویه کشف شد خسوب اینها همه آماده بود اینها تمام آماده بود که برای همان روز بود ولی چون این مورد استفاده قرار نگرفت و فشار روی تمام ایمان های مختلف حزب توده وارد شد، در فرهنگ دروز ارتخانه ها در همه جا اینست که یک تزلزلی پیدا شد آنوقت دیگر اطلاعات یک ذره بیشتر میشد کسب کرد آنوقت اطلاع بیشتر میدادند. موضوع سازمان نظامی، خوب رکن دوم میدانست که یک سازمانی "حتما" هست اما یک مدارک

قطعی نداشتند که برعلیه آنها بیاورند اعلام جرم بگشند بیایند یقه آنها را بگیرند، نبود . تا وقتی که سروان عباسی یک مقدارمدارک را که میخواستند جا بجا بگشند سروان عباسی با چمدان میرفت که سوار قطار بشود آنجا یک پلیسی به او سوء ظن پیدا کرد بالباس سیوپل بود آنجا سوء ظن پیدا کرد و فرماندار نظامی هم بود آنجا گرفتندش و آوردند و وقتی چمدان را باز کردند دیدند تمام توییش مدارک است بردنده به فرماندار نظامی . بعد از اینکه بردنده فرماندار نظامی فردش را هم بردنده سروان عباسی است . سروان عباسی کسی بود که همشهری روزبه بود همشهری که اول ملایری بود، روزبه توییسرگانی بود اینست که خوب عباسی را گرفتند و عباسی را تحت فشار قرار دادند و بالاخره توانستند بفهمند که بلی، این اطلاعات مربوط به سازمان نظامی است . حالا با ایستی رمز را کشف کنند . رمز را بعدها معلوم شد البته اینرا بیشتر فرماندار نظامی دخالت کرد باز روی همان خصوصیاتی که هر کسی میخواست که خودش بگوید من کردم اینست که از رکن ۲ فقط افسرانی که آنجا مامور بودند در فرمانداری نظامی آنها اطلاع داشتند مثل مبصر مثل امجدی و نمیدانم اینها ، اینها اطلاع داشتند بما مراجعتهای نمیکردند اینها خودشان گرفته بودند که کسان دیگری مبادا یک دفعه کسانی باشند که فرار کنند . البته در همان وقت هم که گرفتند یک عدد ای که میدانستند مثل آن فولاده که گفتم در دائره تجسس رکن ۲ بود، او از کسانی بود که همان بلافاصله اطلاع داد و یک عدد فرار کردند، بعد آمدن اینها رمز را چون رمز ش لگارتیمی بود اینرا به این آسانی نمیشد حل کرد اینرا کسی که میدانست

سؤال : منظورتان رمز آن مدارک است ؟

آقای علوی کیا : اسامی تمام، اسامی رمز بود یک دفتری بود که این دفتر اسامی را تمام به رمز نوشته بود .

سؤال : توی همان چمدانی بود که از عباسی گرفته بودند ؟

آقای علوی کیا : توی همان چمدان بود . آنوقت اینرا آورده بـ هـ دـ اـ يـ عـ بـ اـ سـ سـ رـ هـ نـ گـ مـ حـ قـ قـ رـ اـ گـ رـ فـ تـ نـ دـ . سـ رـ هـ نـ گـ مـ حـ قـ قـ رـ اـ کـهـ گـ رـ فـ تـ نـ دـ آـنـ کـسـ بـودـ کـهـ رـ مـ زـ رـ اـ

میدانست اورا مثل اینکه به او وعده هائی کردندواینها و آن رمز را کشف کرد که میگفتند خیانت کرده بعد حزب میگفت خیانت کرده، رمز را کشف کردند و دیدند ۶۰۰ نفر افسر عضو سازمان نظامی بوده اند یک عدد سمتا تیزان هستند، یک عدد افرادی هستند که با آنها تماس گرفته اند و بعدها میخواهند عضو حزب شان بکنند بلافاصله بمحض اینکه کشف شد دستور بازداشت ها داده شد و یک عدد ای توanstند فرار کنند بقیه را هم گرفتند وزندانی کردند و شروع کردند به بازپرسی و آنوقت آزموده دادستان ارتش بود اینها را آوردند به بازپرسی و محکمه، یک عدد ای را محکمه کردند و شروع کردند به اعدامها بنظرم الان درست دقیقاً " یادم نیست که ۳۸ نفر یک همچه چیزی را اعدام کردند خوب بدراین ما جرا یک عدد افرادی که احساس میکردند که این اعدامها کار درستی نیست اینها به تلاش افتادند که جلوگیری کنند از این درجه اول سید ضیاء الدین طباطبائی و امام جمعه تهران بود حالا شاید کسان دیگری هم بودند که من نمیدانم برای اینکه همانوقت سید ضیاء الدین بمن اصرار داشت که شما هرچه میتوانید در شرفیابی هایتان از اعلیحضرت تقاضا کنید که اینکار را نکنند برای اینکه خوب خانواده های زیادی بی سرپرست میشوند چندین هزار نفر اینها مخالف درست میشود و بالاخره خوب مخالفین هم در مقابل بودند که میگفتند اینها را بایستی تمام اعدام کرد، تمام را از بین بردن جمله خود دادستان ارتش بود، که بعد از آن جلوی اعدامها گرفته شد و محکمات محدود شد به جسیهای ابد و حبس های ۱۵ سال و پنج سال و سه سال اینها و آنها یکیه سمتا تیزان بودند آنها را فقط به آنها یک تذکر دادند و در کارهای حساس هیچ وقت نگذاشتند بقیه هم محکومیت های مختلف پیدا کردند وزندانیشان کردند که بعدها بخشدگی شد و بتدریج اینها آمدند بیرون و اینها هم که آمدند بیرون به آنها کارهای خیلی ساده ای در وزارت خانه ها و دستگاه های مختلف دولتی دادند.

سؤال : آنها بالاخره چه شدند یعنی بعدا ، آیا یواش یواش بعد از گذشت زمان به آنها کار دادند وارد دستگاه شدند یا اینکه نه همیشه مانند و آیا الان بعضی هایشان مجددا " سرعلم کردند و هستند یعنی جالب این هست که به بینیم که بالاخره آنگروه نظامی که یکوقتی گیر افتادند و نسبت به آنها علی الظاهر

خیلی شدت عمل نشان داده نشده اینها سرنوشت‌شان چه بوده؟

آقای علوی کیا : خوب یک عدد ای واقعاً واخورده بتمام معنا شدند رفتنندگان کارهای خودشان . خیلی ها بودند خیلی مقاطعه کاریهای خوبی پیدا کردن کارهای خیلی خوب و پولدار هم شدند پولدار هم که شدند همه اش دیگر ول کردند . دیگر ما بعد از اینکه اینها را گرفتند روی پرونده ها مطالعه کردیم که به بینیم که آن دلیل اصلی که اینها رفته اند عضویت حزب توده را قبول کرده اند چه بوده آیا بیعادالتی بوده یا وضع اقتصادی بوده؛ بیشتر برخورد کردیم که مسئله اقتصادی بوده مسئله زندگانی بوده البته بیعادالتی ها هم بوده افسردادی بوده اند که بعلت بیعادالتی، ولی اکثریت وضع اقتصادی‌شان بوده و اینها مطالعه میکردند میدیدند که وضع زندگی یارو، چه جوره بعد با او تماس میگرفتند بیعادالتی ها را هم به او میگفتند و اینها هم در وهله اول وقتی که عضو سازمان نظامی میشدند هیچ مسئله کمونیسم مطرح نبوده بعده "برمور اینها متوجه میشدند دیگر یک جائی هم رفته اند یک چیز، آنکه پر کرده اند که دیگر کاری نمیتوانند بکنند چون اول اینهارانشان میکردند بعد تعقیب میکردند بعد تماس میگرفتند بعد بحث میکردند بعدنا راحتی ها و نگرانیها و اینهارا برایشان واگو میکردند بعد میرسیده به آن مرحله آخر که می‌امند میگفتند آقا بیا این آنکه را امضا کن او هم آنکه را امضا میکرده و دیگر میشه عضو حزب؛ دیگر کاری نمیتوانسته بکند؛ میترسیدند دیگر چون توی اینها توی آن لیستها هم که بدست آمد بعضی ها بودند که استغفا کرده بودند رفته بودند کنار ولی هیچوقت نگفته بودند، اجرات نکرده بودند؛ برای اینکه گفته بودند اگر بروید بیرون ما شمارا میکشیم و از بین میبریمتن ، اینها هیچوقت نگفته بودند که بعدها خودشان اعتراف کردند وقتی آنها را آوردن گفتند بله ما بودیم و بعد استغفا کردیم؛ چرا نگفتید؟ میترسیدم اگر میگرفتند مارا می‌کشند.

سؤال : یک مطلب هم اگر ممکنست تا یک حدی توضیح بدھید که بعد از ۲۸ مرداد که در واقع تا مدتی یک حرکت خیلی شدید از طرف دولت برای سرکوبی توده‌ای ها و چهی ها شروع شد که خیلی شدید بود اولش . یک مقداری هم اگر نسبت به رفتار

آنوقت دولت چطوری این داستان را میدید و چطوری عمل کرد، چطوری با توده ایها رفتار میکرد دستورات چه بود . روال دولت چه بود که اینها را بالاخره چکار بکنند چطوری بکنند . چون احساس بعضی ها این هست که در آن موقع یک مقداری خشونت بخرج داده شده بعضی ها دیگر نه برعکس ، ایرادشان اینست که در آن موقع نسبت به اینها زیاد سهل انگاری شد و نرمش بخرج داده شد و حتی گروهی این ایراد را دارند که نه تنها نسبت به اینها واقعا " نرمش بخرج داده شد بلکه یواش یواش اینها همه را سرکارها گذاشتند تاحدی که بعدا" از توی توده ای های سابق وزیر وهمه چیز در آمد . در این مورد اگر تفسیری دارید یا آن روایی که بوده دستوراتی که بوده یا آنجوری که عمل شده توضیحاتی بدھید خیلی داستان را روشن میکند .

آقای علوی کیا : بلی ، اگر قرار بود که تمام آنها یکه عضو حزب توده بودند اینها را بکلی از کارها برکنار و محرومیت زیادی برای هر کدامشان فراهم کنند ، که خوب یک تعداد خیلی زیادی بودند اصلا" درست نبود بهیچوجه صحیح نبود . حالا ما خودمان در رکن ۲ برسی کردیم گفتیم که چکار کنیم با اینها خوب یک عده هستند که در راس حزب بودند . یک عده هستند که کارگران بودند خوب آنها را کاری که نمیشود کرد آنها که معتقد هستند و اما یک عده دیگری که گوسفند وار رفتند خوب اینها را با یستی یک کاری کرد که بتوانند به زندگانیشان ادامه بدهند منتها خوب این افراد را در جاهای حساس نگذارند بنا بر این اگر میخواهند افرادی را استخدام بکنند یا افرادی را میخواهند مقاماتی به آنها بدهند اینها را بپرسند از رکن دوم ، بپرسند که بعدا" هم از ساواک بپرسند خوب اینجا یک مقدار ممکن است که نظریات شخصی هم در آن وارد شده باشد چون ممکن است بعضی ها واقعا" فقط یک ایده تنقیدی داشتند و اینها را چون آن موقع هر کسی تنقید میکرد میگفتند توده ای است که من صد درصد با این مبارزه کردم حقیقته" و تنها راهی که پیدا کردند اینست که این بباید یک چیزی را امضا بکند بگوید که بنده بودم عضو حزب توده ولی دیگر از این بعد نخواهم بود، بقول خودشان یک توبه نامه، یک توبه نامه دیدند این تنها چیزی است که خوب خیلی افراد هم خود من مثلًا" دیدم با هم خیلی صحبت کردیم من معتقد بودم که یک عده واقعا" اینها بی تقصیر بودند و اگر بگوئیم

کمونیسم بدادست، گمراه شده اند بنا براین عده زیادی خیلی زیادی بودند که اینجوری بود اما آنها یکه آمدند مقاماتی گرفتند اینها مربوط به روابط بود روابط اشخاص بود یعنی فرض بفرمائید صالحی که آمد رئیس برق شد خدا بیا مرز روحانی اصرار داشت و روحانی رفت تعهد کرد به اعلیحضرت که این را من قول میدهم که یا نظایر مثل آن یکی که وزیر مشاور شد هدایتی مثل "هدایتی یا بعضی از اینها که در اروپا تحصیل میکردند فرانسه تحصیل میکردند اینجا در سازمانهای کمونیستی بودند برگشتهند خوب اینها مثل فرض کن دکتر هدایت که رئیس تغذیه و اینها شده بود آن روز خودم بودم آن روزی که آمد پهلوی من وقتی که گفت که بابا ما کار بیربطی کردیم و حالا دنبال کار خودمان باید برویم من به او گفتم خیلی خوب بفرمائید این باور نمیکرد که من به او میگویم که برو، گفت کجا میگوئید بفرمایم، گفتم برو خانه ات گفت واقعاً" میگوئی گفتم بلی، آنوقت رکن دوم بودم و گفتم بلی، وقتی شما خودتان به یک چنین چیزی اعتراض میکنی چیز دیگری باقی نمی‌ماند و واقعاً دیگر هدایت من نمیتوانستم بگوییم که این دنبال کمونیسم هست، چیزی نبود که بیایند اما سخت‌گیری که میگویند، از یکطرف آنها میگویند که سختگیری کردند در وهله اول فرماندار نظامی بود سختگیری هم میکرد و خیلی هم شدید عملکرد واقعاً" شدید عمل کرد . اما بعد که آن دوره تمام شد دیگر آن شدت نمیتوانست ادامه پیدا کند، آخر تاکی بتواند یک چنین چیزی ادامه پیدا بکند اینست که شل گرفتند ، شل گرفتند حالا در این ضمن بعضی ها هم آمدند مقامهای بالا گرفتند اینها همینطور که گفتم مربوط به روابط اشخاص بود واشخاص تعهداتی بود که میرفتند پهلوی اعلیحضرت میکردند و به اینها مقامات حساسی میدادند.

سؤال: نظر اعلیحضرت چه بود؟ خواه درزمینه آن سازمان نظامی حزب توده یا در مورد اعضای حزب توده که بعداً "گرفتار شدند و اینها، اصولاً" اعلیحضرت نظرشان این بود که با اینها چه جور باید رفتار بشود؟

آقای علوی کیا : اعلیحضرت بعد دیگر نظرش ارافق کردن به آنها بود . بیشتر میگفت ارافق کنند جوری باشد که اینها زندگانیشان را بکنند . جوری باشد که دیگر این برگشت دوباره تکرار نشود نظرش بیشتر این بود . همینکه موضوع

ارفاق هست ، یکروز در مشهد بودیم دکتر اقبال هم آنجا بود یک عدد هم نشسته بودند دکتر اقبال خیلی شدید راجع به افرادی که قبلاً " توده ای بودند و حال سرکار هستند آنجا صحبت میکرد و ضمن این رویش را کرد بمن و گفت که یکی خود این آقا این از همه مقصراست . این بود که با دو تا کلمه نوشتن این تزرا این آورد که با دو تا کلمه نوشتن اینها همه را آزاد کرد و فلان واینها . گفتم آقا دکترا اقبال اگر مانعرا میکردیم مگر چند هزار نفر را میخواستیم بگیریم و بیکار بکنیم این تز چرا بکارافتاد، فقط بخاطر اینکه بیجهت مخالف برای خودمان درست نکنیم . بی جهت این فاصله راهی زیاد نکنیم . این فاصله راما باید سعی میکردیم هرچه میشود بین ما و مردم هرچه میشود فاصله را کم بکنیم . این ارفاق نبود این تنها راه حلی بود که بنظرمان رسید خوب اگر غلط بود میخواستیم همانوقت بگوئید که غلط است . گفت نه حالا حرف بود زدیم ولی با لاخره شما در این کار خیلی کوتاهی کردید ..

سؤال : خوب شما فکر میکنید که بعداز دو سه سال که از ۲۸ مرداد گذشته بود و با این روش و بعد از اینکه آبها از آسیاب افتاده بود و آن هیجانات از بین رفته بود آیا واقعاً این روش تاثیر کرد ، تاثیر به این مفهوم که حزب توده که سابقآ افراد بسیار زیادی را بسیج کرده بود و یک نفوذ خیلی شدید روی جوانها داشت آیا بعداً برای مدتی حداقل این احساس بود در شما که دیگر خطر حزب توده فعلاً مرتفع شده و حزب دیگر پرستیز و بردى ندارد در بین مردم . یعنی به این حالت ما رسیدیم که یک روز فکر کنیم دیگر حزب تقریباً آن نقاط اساسی اش را در بین مردم از دست داده است ؟

آقا علوی کیا : خوب این اولاً " خود حزب بمقدار زیادی موثر بود در اینکه مردم را آگاه کنند، مردم را از خودش دور بکند بمقدار زیادی ، دوم اینکه در آن موقع در آن سالها دیگر اینها فی که عضو حزب بودند بفکر این بودند که یک زندگانی برای خودشان درست بکنند و بیشتر بهمان دلیل یک عدد زیادی رفتهند دنبال کار آزاد و وضع زندگانیشان را خوب کردند و گذشته از آنهم یک کمی رفاه بیشتر فراهم شده بود . این رفاهی که بیشتر فراهم شده بود کمتر جلب میکرد و

حزب در حقیقت یک شکست بزرگ خورده بود دیگر نمیتوانست آن پایگاه را برای خودش حفظ بکند . کما اینکه می بینید که بعداز آنهم نشد دیگر . بعداز آن هیچوقت آن پایگاه را نتوانست پیدا کند حتی امروز هم نتوانسته است پیدا کند و امروز بمقدار زیادی بلکه پایگاهش متزلزل شده یعنی اگر اینها رفته باز داخل جوانها یک مقدار نفوذ کردند باتایید حکومت آخوندی گفتمن این بکلی برخلاف تر آنها است شما اگر معتقدید به آخوندی که خوب پس چرا صحبت کمونیسم را میکنید اگر معتقد نیستید که چرا آن را تایید میکنید . خوب حالا اینها یک جور با صلاح اینرا سمبول کردند توی چیزهایی هم که کیانوری مینوشت آخر کیانوری هر ما هی یک جزو ای میداد توی آن مرتب دفاع میکرد از اینکه بهر حال اینها مخالف امپریالیسم هستند ، بنا براین ما باستی اینها را تاییدشان بکنیم . براین مبنا بود که آن خطر دیگر احساس نمیشد که حزب بتواند واقعا " یک پایگاه اساسی برای آینده باشد . بهمان جهت هم می بینید که گروههای دیگر درست شده گروههای دیگر چپی چرا درست شد ؟ گروههای دیگرچی براین پایه بود که میدیدند آنها دیگر پایگاهی ندارند بیایند یک پایگاه جدیدی درست بکنند مجاهدین اسلام پیدا شد ، فدائیان اسلام پیدا شد ، پیکار پیداشد ، ده تای دیگر پیدا شدوا اینرا خود آن مراکز کمونیستی هم فهمیده بودند که اینها تا آن حد نمیتوانند ، منتها اینها را هیچوقت از بین نمیخواستند ببرند یعنی یک چیزی دیگر بیاید جایش را بگیرد برای اینکه آن پرستیز باید باقی بماند یعنی حزب کمونیست ایران حزب توده است که اگر یک روزی ایران وضعی پیدا کرد که میتواند کمونیسم درش واقعا " یک نفوذ قاطعی داشته باشد یک حکومت کمونیستی بیاورد اینها هستند که بیایند خوب یک عده افراد تحصیلکرده هم بودند یک عده افرادی بودند که در دنیا کمونیسم بودند سالها آنجا بودند و اینها میتوانستند برای یک همچه حکومتی یک پرسنل خوب باشند آنچه من بنظرم میآید یک همچه چیزی است .

سؤال : شما قبل " گفته بودید که طرز کار رکن ۲ در واقع اینطوری بود که مستقیما " به اعلیحضرت گزارش داده میشد و دولت و نخست وزیر زیاد در جریان گزارشها قرار نمیگرفت ولی بعدا " که مصدق نخست وزیر شد فکر میکنم که تغییری در این

رویه داده شده بود برای اینکه مصدق دولت در دست خودش بود و تغییراتی هم در ارتضی داده بود و احیاناً "دراین زمینه هم تغییر داده شده بود که متن اطلاع ندارم لطفاً" اگر بفرمائید که در زمان دولت مصدق روابط رکن ۲ با دولت و اعلیحضرت چطور بود و چه تغییراتی در این دستورها داده شده بود خیلی ممنون میشوم .

آقای علوی کیا : خوب بعد از آنکه من از طرف ستاد ارتضی به تبریز فرستاده شدم بجای من بهار مستیک کسی را آورد که از افسرهای بود که از سابق با خودش همکاری داشته به اسم سرهنگ سرنشیه داری، اورا آورد رئیس آن قسمت تجسس کرد و رئیس رکن دوم را هم بعد آنها عوض کردند سرهنگ سیاسی را آوردند شد رئیس رکن دوم . بالاخره اینها کسانی بودند که روسای ستاد وقت به آنها اطمینان داشتند اینها را آورده بودند و گزارشاتی هم که تهیه میشد در رکن دوم اینها را دیگر نمیبردند به عرض اعلیحضرت بررسانند اینها چیزهای بود که رئیس ستاد میبرد به خود مصدق گزارش میداد . دیگر مثل سابق که مثلاً "رئیس رکن ۲ برود شرفیاب بشود و اینها نبود . دیگر همه با رئیس ستاد بود و رئیس ستاد هم که مستقل" با دکتر مصدق ارتباط داشت و میبرد به اطلاع دکتر مصدق میرساند . البته رکن دوم تغییری نکرده بود در وضع خوب بود همان عوامل بودند باز مثل همان شعبه تجسس باز همان عوامل آنجا مانده بودند یکی دو تا دیگر تازه هم برداشته بودند آورده بودند مثل همان پولاد دز که من گفتم . اینها عواملی بودند که سازمان نظامی گنجانده بود و توانسته بود تسویی جاهای حساس بگذارد یا مثل فضل الهی که توی دادرسی ارتضی فرستاده بودندش یا مثل صدرالاشرافی که باز توی دادرسی ارتضی آنها یکی حقوق خوانده بودند و اغلب شان هم افسرهای خیلی خوبی بودند افسرهای تحصیل کرده خوبی بودند اینها را همه را توی آن جاهای حساس گنجانده بودند حالا جاهای دیگر قطعاً "بوده که من نبودم آن موقع که بدایم که مثلاً" کی، کجا رفته و چه جوری بودواینه اینست که دیگر این گزارشات بعرض اعلیحضرت نمیرسید به آن معنا .

سؤال : یعنی در واقع خود مصدق اینها را کنترل میکرد . آنوقت ؟